

مرتضی گل‌پور

خبرنگار

احمد میدری برپای کتاب «در سایه خسونت» «داگلاس نورث» مقدمه‌ای نوشته است که نه حتی خود این مقدمه، بلکه عنوان آن، تعریفی موجز و خلاصه‌ای دقیق از «مسأله» توسعه در ایران است، عنوانی که میدری برای این مقدمه انتخاب کرد، از این قرار است: «مسأله اصلی توسعه؛ عبور از جامعه‌اشکندنه به جامعه بالغ.» این تیترا به جمله کوتاه، چه چیزی به ما می‌گوید؟ این گزاره به ما می‌گوید که مسأله اصلی توسعه یا پیشرفت ایران دستیابی به ثبات سیاسی و تداوم و پایداری نظام اجتماعی است. اگر از نگاه همایون کاتوزیان به موضوع نگاه کنیم، مسأله ایران دستیابی به یک نظم سیاسی یا یک دولت بلندمدت است؛ اینکه نظم سیاسی مستقر در آذهان شهروندان به تثبیت و به مرحله تداوم رسیده، در برابر اپوزیسیون بیرونی مقاوم شده باشد و از سوی محیط بین المللی نیز در معرض ناپایداری قرار نگیرد. تاریخ به ما می‌گوید که ایران در دوره معاصر همواره دولت‌هایی کوتاه مدت داشته است. کوتاه مدت بودن دولت‌ها که به معنای فروپاشی نظم سیاسی قدیم و برپایی نظم سیاسی جدید است، مانع انباشت سرمایه در حوزه‌های مختلف، اعم از سرمایه اجرایی و بوروکراتیک، سرمایه اقتصادی، انباشت فرهنگی و اجتماعی می‌شود. هر بار خراب کرده‌ایم و باز خواستیم که همه چیز را از نو بسازیم. حرف میدری که متأثر از نهادگرایان است، این است که مسأله اصلی توسعه، دستیابی به این تداوم و پایداری با همان انباشت است و در صورت حل این مسأله است که می‌توان به حل سایر مسائل، از اصلاح نظام بوروکراتیک، دستیابی به نرخ رشد پایدار و مواردی از این دست همت گماشت. نکته اینجا است؛ تعریفی که عباس عبدی، تحلیلگر اصلاح طلب هم از اصلاحات و اصلاح طلبی ارائه می‌کند بسیار نزدیک به همین ایده است. عبدی در

این مصاحبه در پاسخ به این پرسش که «ما اصلاً چرا دنبال اصلاح طلبی هستیم؟» می‌گوید: «ضرورت اصلاح طلبی پاسخ به ناپایداری است.» به عبارت دیگر، عبدی رویکرد اصلی اصلاحات را دستیابی به جامعه و دولت بلندمدت عنوان می‌کند. آنچه دودیدگاه میدری و عبدی را بیش از پیش به هم نزدیک می‌کند، گزاره بعدی او است: «جامعه ما در مسیر تشدید ناپایداری‌ها حرکت می‌کند. اصلاحات باید بر این مبتنی باشد که همه حوزه‌ها را به سمت پایداری ببرد. اول از همه حوزه سیاست، زیرا حوزه مبنی بر اینکه مسأله ما، عبور از شکنندگی اجتماعی و سیاسی و رسیدن به مرحله بلوغ و پایداری است. عباس عبدی، مطابق این تعریف از اصلاح طلبی، اضافه می‌کند که هر گروه یا تشکلی که جامعه ایران را به سمت پایداری ببرد، اصلاح طلب است، اسمش مهم نیست، رسمش مهم است. عبدی در این گفت‌وگو نگاه دیگری را به قدرت و ساخت سیاسی تجویز می‌کند، نگاهی که از اقدامات خیابانی و خارج از چارچوب‌های قانونی پرهیز دارد.

مجموعه این گزاره‌ها، تعریفی از اصلاح طلبی ارائه می‌کند که یک: هم دارای مرزبندی جدی و عمیق با اپوزیسیون است، دو: هم دغدغه جدی نسبت به پایداری و ثبات سیاسی ایران دارد، و سه اینکه نقطه آغازی برای گفت‌وگو و یافتن اشتراک نظر میان جریان‌ها و کنشگران سیاسی داخلی فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، سیاست ایران که در اغلب سال‌های پس از انقلاب بر «ستیز» استوار بوده است، شاید بتواند بر مبنای این نیاز مشترک «سازش» را هم تجربه کند. چرا که به تعبیر سعید حجاریان سیاست هم ستیز است، هم سازش.

■ در جریان اصولگرایی تحولات عمیقی رخ داده، مفاهیم سیاسی تازه‌ای مطرح شده یا چهره‌های تازه‌ای به جامعه معرفی شدند. در جریان اصلاحات هم چنین فرایندی دیده می‌شود، اما در عین حال، مسائلی که اصلاحات یا اصلاح طلبان با آن درگیر هستند، تازه نیست و از ابتدای دوره اصلاحات تا امروز مطرح بود، مانند اینکه اصلاح طلبان پیوند تعریف شده‌ای با نیروهای اجتماعی ندارند، یا میان آنان کسانی هستند که صرفاً برای کسب رانت و قدرت آمده‌اند، یا اینکه اصلاح طلبان هنوز جریان منسجم و یک حزب تمام نیستند. سؤال ما از شما این است؛ چرا هنوز راهبرد عملیاتی برای این مسائل اصلاح طلبان پیدا نشده است؟

بخشی از مسأله به این برمی‌گردد که در سیاست، تبدیل ایده به عمل، فرایند مجزایی را از نظریه می‌طلبد. مثلاً ممکن است کسی در زمینه فناوری ایده‌هایی را مطرح کند که خوب هم باشند، اما تبدیل آن‌ها به عمل، فرایند دیگری جز ایده‌پرداز است. به باور من، اینکه برخی از مسائل ثبات نسبی دارند (البته نه لزوماً مسائلی که شما اشاره کردید) به این دلیل است که مسائل ما حل نشده است، نه فقط در جریان اصلاحات، بلکه از صدر مشروطه تا امروز با برخی از این مسائل دست به گریبانیم. به عنوان مثال، حاکمیت قانون یک مسأله جدی است که در مشروطیت مطرح بود و کتاب‌های بسیاری درباره آن نوشته شد، اما امروز هم کماکان با مسأله حاکمیت قانون درگیر هستیم. این نشان می‌دهد که مسأله و به شناختیم، اما هنوز راه حل‌های ما به نتیجه نرسیده است. اینکه در ایران، در کمتر از یک قرن، دو بار انقلاب شده است، به معنای این است که جامعه نسبت به مسائل خود حساس است، اما در عین حال، در یافتن یک راه حل یا تطبیق شرایط برای حل مسائل ناتوان است. اصلاحات هم به همین ترتیب، نمی‌تواند مسائل جدیدی مطرح کند، زیرا بیشتر مسائل ما همچنان به قوت خود باقی است و حل نشده‌اند. این امر نشان می‌دهد اصلاح طلبان -به هر دلیلی- نتوانستند این مسائل را حل کنند یا پس از آن وارد مسائل جدیدتر شوند. به همین دلیل فکر می‌کنم کماکان مسائلی که در دوم خرداد یا قبل از آن مطرح بود، هنوز هم همان‌ها، البته کم و بیش، وجود دارند.

■ این جمله شما است: «اصلاحات نیازمند تبیین ایده‌ای است که حول آن یک اراده جمعی شکل بگیرد.» به عنوان مخاطب این جملات، با خودم می‌گویم امروز باید این دستور کار شکل می‌گرفت یا این مانیتس نوشته می‌شد. اما نزدیک به ۲۰ سال از آغاز اصلاحات گذشته و هنوز شکل نگرفته است.

اتفاقا شکل گرفته است. وقتی از شکل گیری یک ایده حرف می‌زنیم، لزوماً به این معنی نیست که باید چیز جدیدی گفته شود. اصلاحات در همان سال ۷۶ هم ایده‌های مشخصی داشت. به طور مشخص، برنامه ۱۲ ماده‌ای آقای خاتمی کماکان مورد قبول این مجموعه به عنوان یک ایده مشخص هست. حتی همین امروز هم اگر بخواهید آن ایده‌ها را بار دیگر مبنی‌شداید، شاید اولویت‌های آن را جای‌جا کنید که با روی بخش‌هایی از آن بیشتر تمرکز کنید، اما غیراز این، فکر نمی‌کنم که اصل آن ۱۲ بند، تغییرات جدی کرده باشد. وقتی از ایده جدید حرف می‌زنیم، منظور این است که آن ایده‌ها را به زیان امروز بنویسیم. قرار نیست چیز جدیدی با محتوای جدید نوشته شود، بلکه باید همان ایده‌ها، به زیان امروز و با توجه به شرایط امروز نوشته شود. اما مهم‌تر از ایده، باید توجه داشت که ایده‌ها مطرح می‌شوند تا اراده شکل بگیرد. آن اراده است که در اصلاح طلبان کمتر نمود دارد و به نظر من اراده اصلاح طلبان تناسبی با ایده آنان نداشته است.

■ منظور شما چیست؟ زیرا در جای دیگری هم گفتید که اصلاح طلبان باید به الزامات اصلاح طلبی ملتزم باشند.

مثالی بزنم. امروز دعوا بیشتر سر اتفاقات سال ۸۸ است، هر چند بخشی از مسائل به قبل تر هم برمی‌گردد. من قبل از ۸۴ در زندان بودم، اما به دلایلی در انتخابات شورای دوم تهران که موجب شکست اصلاح طلبان شد، ایرادهایی داشتم که توضیح آن مفصل است. بگذارید این طور بگویم: در انتخابات مجلس ششم وقتی قرار شد حزب جبهه مشارکت فهرست انتخاباتی خود را نهایی کند، ارزایی من این بود که فهرست جبهه مشارکت نباید حزبی باشد، یعنی نباید صرفاً از خود جبهه مشارکت باشد که در آن باشند. اصلاً نفس اینکه ما اسم آن را جبهه

گذاشتیم همین بود و دقیقاً این پیشنهاد من بود. به این دلیل که در جامعه ایران ما هنوز به مرحله حزبی نرسیده‌ایم. در جبهه مشارکت هم دو گرایش اقتصادی نهادگرا و اقتصاد بازار بودند، ایرادی هم نداشت و این دو کنار هم می‌نشستند. به یک دلیل واضح، و آن اینکه هر دو این‌ها احساس می‌کردند یا می‌کنند که یک فرایند نامناسب و خطرناک در کشور وجود دارد که همه آنان را تهدید می‌کند. هنوز جامعه یا این دو گرایش اقتصادی، به این مرحله نرسیده‌اند که بخواهند با هم رقابت کنند. به همین دلیل جبهه شکل گرفت و معتقد بودم جبهه مشارکت زمانی باید انشعاب پیدا کند و به دو حزب تبدیل شود که فرایند اصلاحات جلو رفته و دیگر بازگشت ناپذیر شده باشد، اما تا پیش از آن زمان، نباید هیچ فهرست حزبی عرضه کرد، هیچ فهرستی. به همین دلیل در جریان انتخابات مجلس ششم از این ایده دفاع می‌کردم که همه نیروهای حاضر در جریان اصلاحات، یک یا دو نامزد در فهرست جبهه مشارکت داشته باشند. حتی دفاع می‌کردم که نام خانم فائزه هاشمی هم در فهرست باشد، درحالی که هیچ علاقه‌ای به عقاید و سیاست‌های ایشان ندارم. به این دلیل که معتقد بودم فهرستی که این جبهه در تهران ارائه می‌کند، مهم‌تر از این مسائل پیروزی در انتخابات، باید معرف این «جبهه» باشد. اما در انتخابات شورای شهر دوم، این قاعده را شکستند، فهرست حزبی دادند و به این روزگار دچار شدند. در انتخابات ۸۴ هم همین اشتباه را کردند، یعنی دوباره فهرست متفرق دادند و به این سرنوشت دچار شدند. بعد که این شکست‌ها پشت سر هم تکرار شد، پس از آن فرایندها در مسیر اصلاح طلبی نبود. زیرا وقتی می‌گویند اصلاحات، باید توجه داشت که اصلاحات مبتنی بر یک جریان و فعالیت جبهه‌ای است، نه یک جریان حزبی. در جریان حزبی رقابت وجود دارد و هر کس برنامه خودش را می‌دهد، اما وقتی از اصلاحات حرف می‌زنید، یعنی متوجه هستید که کلبشی وجود دارد که این کشور و این جامعه را تحت خطر قرار داده است، ما با آن کلبت مواجه یا طرف هستیم و می‌خواهیم آن را اصلاح کنیم، بنابراین تمام نیروهایی که برای حل این بحران تلاش می‌کنند، فارغ از تمایزات حزبی باید پشت هم قرار بگیرند و متحد شوند.

■ بنابراین شما فائزالشکستید که تا اطلاع ثانوی نباید یک حزب مشخص اصلاح طلب که همه طیف‌های این جریان را در بر بگیرد، ایجاد شود؟

اصلاً، به هیچ وجه. مثال دیگری بزنم. در فرانسه، تا قبل از جنگ جهانی دوم، فرایندهای سیاسی حزبی بود، اما به محض آغاز جنگ، این فعالیت‌های جبهه‌ای شد. جبهه مقاومت ملی که ژنرال دوگل رئیس آن بود، متشکل از همه نیروهای چپ، راست و سوسیالیست بود، زیرا خطر مشترکی مانند آلمان آنان را تهدید می‌کرد.

■ اما اینها می‌نمایند و پایدار نمایانند این فعالیت جبهه‌ای، خود ناشی از ناتوانی از گرد هم نگه داشتن نیروها ذیل چتر کلی اصلاحات نبود؟ یعنی همین فعالیت جبهه‌ای، خودش باعث تفرق نیروها شد؟ این امر به این دلیل است که برخی متوجه خط مشی اصلاح طلبی نشدند. آنچه که من گفتیم، چیزی نیست که الان به شما گفته باشم، همان موقع هم در تحلیل‌ها ما متفصل به دوستان گفتیم. ببینید، ما همیشه با وضعیت‌های دوگانه مواجهیم که ایجاد تعادل و موازنه میان این وضعیت‌ها بسیار سبباز مهم است؛ مسائلی مانند اینکه ما چقدر باهم باشیم یا چقدر با دیگران باشیم. وقتی شما با هم باشید، کار آیی و انسجام هم بیشتر می‌شود، در مقابل، هنگامی که می‌خواهید همه را پوشش دهید، سرعت تصمیم‌گیری شما کم شده و عوارض دیگری به وجود خواهد آمد، اما کنار هم بودن، این منافع را هم دارد که همه این نیروها هم‌افزایی دارند. بنابراین برای این مسأله، باید همیشه یک نقطه بهینه را پیدا کرد. این نقطه بهینه بسیار اهمیت دارد. بر همین اساس، در انتخابات شورای دوم و انتخابات ۸۴ مشارکت حزبی معنا نداشت و مشارکت باید جبهه‌ای می‌بود، برای اینکه مسأله ما هنوز حل نشده بود. اگر اصلاحات در مسیر می‌افتاد که دیگر بازگشت ناپذیر می‌بود، ایرادی نداشت و جبهه مشارکت نیز می‌توانست به حزب تجزیه شود، یک قسمت طرفداران بازار آزاد و بخش دیگر طرفداران اقتصاد نهادگرا.

■ اتفاقاً بخشی از انتقادهای متوجه اصلاح طلبان، ناشی از فعالیت جبهه‌ای است. به این معنی که گفته می‌شود این شرایط باعث شد برخی تلاش کنند از جریان یا گفتمان اصلاح طلبی نردبانی بسازند تا به

“

امروز هم معتقدم جبهه اصلاحات باید گرایش جبهه‌ای خود را تقویت کرده و ایده جبهه‌ای خود را به روز کند. تغییر جدی نسبت به گذشته بی‌معنی است، بلکه این ادبیات و اولویت‌ها است که باید به روز شود. اگر این کار انجام شود، باید به تبعات آن هم التزام داشت. التزام داشتن است که اهمیت دارد. اصلاح طلبان به دلیل اینکه یکی دو شکست را متحمل شدند، ابتدای شورای شهر دوم، مجلس هفتم و بعد انتخابات بعدی، خواستند از طرق دیگری این شکست‌ها را جبران کنند، اما وارد بازی‌ای شدند که آخر و عاقبت آن لزوماً اصلاح طلبی نبود

بلا می‌روی، از پول‌های نفتی استفاده می‌کنند و به خیال خود، دارند با این پول‌ها کاری انجام می‌دهند. کمترین در آمد نفتی در بعد از انقلاب، به غیر از سال ۶۵، مربوط به سال ۷۷ سال اول اصلاحات است که درآمدهای نفتی به حداقل رسید، اما می‌بینیم که در همان دوره، رشد اقتصادی در ایران خوب بود، به این خاطر که مسأله تحول ایران، تحول در ساختارها و نظام تصمیم‌گیری آن است. کما اینکه بهترین برنامه اقتصادی کشور برنامه سوم است، فقط به یک دلیل و آن هم اینکه این برنامه با مشارکت همه نیروها تدوین شد و همه نیروها هم به آن ملتزم بودند. درآمدهای نفتی، دستاوردها را تخریب می‌کند. در اواخر سال ۷۸ نامه‌ای به آقای خاتمی نوشتم که متأسفانه کسی آن را ندارم. آن سال افزایش درآمدهای نفتی آغاز شده بود، به طوری که بیشتر از رقم پیش‌بینی شده در بودجه سال بعد برای دولت می‌ماند. در آن نامه نوشتم که اگر به این مسأله توجه نکنیم، اصلاحات را زمین می‌زند. به دوره احمدی‌نژاد نگاه کنید؛ آن دولت محصول آن درآمدهای نفتی بود و اتفاقاً دولت روحانی محصول کاهش درآمدهای نفتی دو سال آخر دولت احمدی‌نژاد بود. در آن نامه نوشتم که این درآمدها اصلاحات را زمین می‌زند. بعد حساب ذخیره ارزی را درست کردند که به همان حد اعتراض کردم، گفتیم این امر مسأله‌ای را حل نمی‌کند، این حساب یا این کارها برای کشور توسعه یافته‌ای است که حاکمیت قانون وجود دارد، ما باید راه دیگری برویم. بنابراین، این چند مسأله اصلی مهم است که باید به آن توجه داشت. آقای خاتمی جاهایی قدرت کافی را داشت، اما مسئولیت پذیری کافی نداشت. همه این‌هایی که الان می‌گویم، همان موقع هم گفتیم. نمونه اش بحران ۷۸ در کوی دانشگاه، کوی دانشگاه به اصلاح طلبان چه چیزی یاد می‌داد؟ چرا مرحوم سحابی آمد به دانشگاه، گریه بود و زمانی که دولت را تحویل داد، این شاخص ۴۹ درصد بود. شاید هیچ‌گاه در ایران شاخص حاکمیت قانون این اندازه بهبود پیدا نکرده بود. اما جلوی این شاخص کوتاه آمدند و این شاخص افت کرد، درحالی که حاکمیت قانون مهم‌ترین شعارشان بود. موضوع دیگری به توجهی به مسأله نفت است. همه درباره اینکه نباید به درآمدهای نفتی وابسته بود اظهار نظر می‌کنند، اما در عمل، هر وقت درآمدهای نفتی

شما هزینه چندانی را از دست ندادید، شاید بگویید وقت ما گرفته شد، اما شما با این وقت می‌خواستید چکار کنید؟ می‌خواستید براندازی کنید؟ که معلوم است انتهای آن چیست؟ آیا می‌دانید در جریان جنبش‌های چریکی چه نیروهایی ناود شدند؟ آن زمان مانند امروز نبود که نزدیک به ۴ میلیون دانشجوی در کشور باشد، ۵۰ تا ۶۰ هزار دانشجو در کشور بود که نخه‌های آنان درگیر فعالیت‌های چریکی شده و کشته شدند که اگر آن فعالیت‌ها نبود و امروز آنان می‌بودند، هر کدام‌شان می‌توانستند یکی از مدیران سطح بالای سیاست و اقتصاد باشند. اما اصلاحات چنین هزینه‌ای نداشت و به نظر من هزینه آن بسیار هم اندک بود. اما چرا ناپایدار است؟ در مقاله بسیار بلند «سرنوشت مجتوم» که مربوط به سال ۸۴ است، می‌بینیم، در کدام‌شان می‌توانستند برای نوحی پوست انرژی برای اصلاحات و انقلاب، می‌توان گفت که روند اصلاحات کند، آرام و تدریجی است، اما از آن طرف انقلاب و براندازی، سریع است و جذابیات‌های خود را دارد. در جریان ۸۸ به هیچ وجه در خیابان نرفتم، نه به این خاطر که می‌ترسیدم، بلکه وقتی چیزی را قبول ندارم انجام نمی‌دهم. بعضی از همسن و سال‌های من بزرگترها را که می‌دیدم، حس می‌کردم به سال ۵۷ برگشته‌اند و آن حس را دارند. هنوز هم وقتی از جریان ۸۸ صحبت می‌کنند، آن حس شفع را دارند. درباره انقلاب هم همین حس را دارند. این یک حس عجیب و غریب است که شاید به لحاظ شخصی مطرح باشد و برپسا در مقطعی برای نوعی پوست انرژی برای کشورها لازم هم هست، اما اینکه فکر می‌کنم انقلاب ۵۷ این پوست‌اندازی را موجب شد، اما در اصلاحات این حس شکل نمی‌گیرد و بیشتر باید با عقل و تدبیر کار کرد، ضمن اینکه فرایند آن هم بسیار طولانی‌تر است. آنچه من درباره دستاوردهای اصلاحات گفتم را می‌توان درباره هر موضوعی مطرح کرد. یعنی شما در هر زمینه‌ای که بپرسید، با عدد و رقم خواهیم گفت که دوره اصلاحات چه دستاوردهایی داشته است. به عنوان مثال، دوره اصلاحات بیشترین رشد اشتغال و کاهش بیکاری را در تاریخ کشور داشته است و اصلاً با هیچ دوره دیگری قابل قیاس نیست. در حوزه فرهنگ هم اصلاحات طلایی‌ترین دوره فرهنگ این کشور بود، در حوزه روابط خارجی با اجتماعیات مانند شکل‌گیری و فعالیت نهادهای مدنی و فعالیت و مشارکت‌شان در سیاست نیز به همین صورت. اما اهمیت این شاخص‌ها یا دستاوردها در این است که با کمترین هزینه به دست آمدند.

■ اما باید رزماندهد.

این یک مسأله دیگری است. فرض هم بکنیم پایدار نبوده است، من هم می‌گویم پایدار نبوده است، اما

باید می‌گفت من از مردم خواهم خواست تا شما را بیرون کنند.

■ شما عبارتی به کار بردید مبنی بر اینکه اصلاح طلبان نمی‌توانند هم پوزیسیون باشند، هم اپوزیسیون، هم در قدرت باشند، هم اپوزیسیون قدرت. این ناشی از همین است؟

بحثی که مطرح کردید، درباره چیز دیگری است و بیشتر به مواضع آنان برمی‌گردد. اما درباره بحران سال ۷۸، یک واقعیت تاریخی وجود داشت که آقا! این کارها نتیجه نمی‌دهد، شما (آقای خاتمی) قدرت داری، باید مسئولیت‌پذیری و بروی رسیدگی کنی. تعلل کردند، کار کشیده شد به دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه و آن وضعیتی شد که دیدیم. این امر نشان می‌دهد چندان نمی‌خواستند مسئولیت‌پذیری داشته باشند، درحالی که قدرتش را داشتند. جاهایی مسئولیت می‌پذیرفتند که قدرتش جای دیگری بود و این خلاف سیاست اصلاح طلبی بود. اما بحث شما درباره پوزسیون و اپوزیسیون مربوط به جای دیگری است، به این معنی که وقتی شما وارد سیستم شدید، ولو به هر دلیلی تصمیم گرفته‌باشید، مثلاً اینکه می‌توان در یک سیستم کار، خدمت و اصلاح کرد، باید به تبعات این تصمیم و این حضور ملتزم باشید. سیستم هیچ گاه نمی‌تواند به شما بگوید من حاکمیت قانون را نمی‌پذیرم، بگو اگر نمی‌پذیری، پس من برای چه باییم؟ سیستم نمی‌تواند بگوید من شکاف قدرت و مسئولیت را نمی‌توانم بگویم، مثلاً اینکه می‌توان در یک سیستم کار، خدمت و اصلاح کرد، باید به تبعات این تصمیم و این حضور ملتزم باشید. سیستم هیچ گاه نمی‌تواند به شما بگوید من حاکمیت قانون را نمی‌پذیرم، بگو اگر نمی‌پذیری، پس من برای چه باییم؟ سیستم نمی‌تواند بگوید من شکاف قدرت و مسئولیت را نمی‌توانم بگویم، مثلاً اینکه می‌توان در یک سیستم کار، خدمت و اصلاح کرد، باید به تبعات این تصمیم و این حضور ملتزم باشند، یعنی هم از اصلاحات به سمت محافظه‌کارشدی عدول کردند و هم بخش‌هایی از آن به سمت رادیکالیسم عبور کرد. بنابراین سؤالی که شما مطرح کردید، بیشتر ناظر به این وضعیت است. مثلاً فرض می‌کنیم اصلاح طلبان باید خیلی راحت بتوانند مرزبندی‌های خود را با براندازان مشخص و مطرح کنند. من متوجه هستم که سوء استفاده‌هایی که نباید بکسره تابع سوء استفاده دیگران باشد. در مجموع، این‌ها دو سه اشکالی بود که در اصلاح طلبان وجود داشت، و نتیجه این شد که در سال ۸۴ شکست خوردند، درحالی که در سال ۸۴ مطلقاً نباید شکست می‌خوردند. ضمن اینکه رفتارشان در مجلس ششم برای در صلاحیت‌ها -البته من آن موقع در زندان بودم- مطلقاً قابل دفاع نبود، با اینکه ما از ابتدا هم مخالف در صلاحیت‌ها بودهام.

■ چرا شما آن واکنش به رد صلاحیت‌ها را قابل دفاع نمی‌دانید؟

به خاطر اینکه مردم نمی‌پذیرند. مردم می‌گویند این‌ها می‌خواهند خودشان به مجلس بروند. فکر نمی‌کنم چنین چیزی اساساً جواب بدهد. چنین تقابلی میان مجلس و دیگر نهادها، در هیچ سیستمی پذیرفته نیست.

راهکار عباس عبدی برای اصلاح طلبان در گفت‌وگو با «ایران»:

# بازگشت به اصلاحات

وظیفه یک نیروی سیاسی یا اجتماعی این است که راه را برای خودش باز کند

